



فرستاده امام، بیعت کردند. به دنبال آن،

اشاره

مسلم رضی الله عنه در پنجم شوال سال ۶۰

هجری به کوفه رسید^۱ و برای رعایت

تدابیر امنیتی، مخفیانه وارد شهر شد.^۲

او پس از ورود به کوفه به خانه مختار

ابو عبیده ثقفی رفت.^۳ شیعیان پس از

مدتی نزد او آمدند و از وی به گرمی

استقبال کردند.

سپس حضرت مسلم رضی الله عنه نامه

مولای خود امام حسین رضی الله عنه را برای

آنان خواند. کوفیان سراپا گوش شدند

و با اشتیاق به کلمات امام گوش

می دادند. اشک در چشمان همگی آنان

حلقه زده بود. سپس پیش آمدند و با

۱. مقتل الحسين رضی الله عنه، محمد تقی آل بحر

العلوم، بیروت، دار الزهراء، دوم، ۱۴۰۵ ق، ص

۲۱۷ و مقتل الحسين المقدم، عبد الرزاق

الموسوی المقدم، قم، مکتبه بصیرتی، پنجم،

۱۳۹۴ ق، ص ۱۶۷.

۲. الحسين رضی الله عنه، محمد بن سعد، بیروت،

مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، اول، ۱۴۱۵ ق،

ص ۶۵.

۳. الاخبار الطوال، ابو حنیفه احمد بن داود

الدینوری، مصر، مطبعة السعاده، اول، ۱۳۳۰ ق،

ص ۲۳۲، الارشاد، محمد بن محمد بن الشعمان

المفید، تهران، انتشارات علمیه الاسلامیه، بی تا،

ج ۲، ص ۴۸، الفتوح، احمد بن اعثم الکوفی،

حیدر آباد هند، دائرة المعارف العثمانیه، اول،

۱۳۹۱ ق، ج ۵، ص ۵۶ و السیره النبویه، محمد بن

حبان، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه، اول،

۱۴۰۷ ق، ص ۵۵۶.

امویان طی مکاتباتی، مراتب امر را به اطلاع حکومت مرکزی شام رسانیدند. آنان طی نامه‌هایی، یزید را از بی‌کفایتی نعمان در سرکوب مخالفان آگاه ساختند؛ از جمله آنان عمر بن سعد، محمد بن اشعث، عبد الله بن مسلم حضرمی و عماره بن عقبه بودند. نخست عبد الله بن مسلم، نامه‌ای به یزید نوشت. مضمون نامه او بدین شرح بود: «مسلم بن عقیل به کوفه آمده است و شیعیان با وی برای حسین بن علی بیعت کرده‌اند. اگر به کوفه نیاز داری، مردی نیرومند را به اینجا بفرست که فرمان تو را به کار گیرد و آن چنان عمل کند که تو با دشمن خود رفتار می‌کنی. بدان که نعمان بن بشیر در این امر یا ضعیف است و یا ضعیف‌نمایی می‌کند.»^۲

حاضران نیز با آن جناب، هم‌پیمان شدند.^۱ بدین ترتیب، نخستین روز حضور سفیر امام در کوفه با استقبال گرم میزبانان، به رهبری حبیب بن مظاهر به پایان رسید؛ اما دشمن نیز بیکار ننشسته و در پی سرکوب قیامی بود که هر لحظه بیش‌تر بر تنوره آن دمیده می‌شد. برخی از عوامل شکست قیام نماینده امام در کوفه بدین قرار است:

۱. سخن‌چینی و جاسوسی امویان

نعمان بن بشیر، والی کوفه بود. خبر حضور مسلم علیه السلام در کوفه به گوش او رسید. وی تصمیم گرفت برای آرام‌کردن اوضاع برای مردم سخنرانی کند. نعمان، انسان مسالمت‌جویی بود و مردم را از خشونت بر حذر داشت. پس از سخنرانی وی، برخی از هواخواهان بنی‌امیه از فرجام سازشکاری و مسالمت‌جویی نعمان در هراس افتادند و یقین کردند او فردی نیست که مسلم علیه السلام را سرکوب کند؛ از اینرو برخی چهره‌های شاخص طرفدار بنی‌امیه و نیز جاسوسان

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۵۷؛ تاریخ الطبری، ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری، مصر، دار المعارف، دوم، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۵۵.
 ۲. الاخبار الطوال، ص ۲۲۳؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۹؛ اعلام الوری باعلام الهدی، الفضل بن الحسن الطبری، نجف، مکتبه الحیدریه، سوم، ۱۳۹۰ ق، ص ۲۲۴ و الفتوح، ج ۵، ص ۵۹.

پس از او عمر سعد، عمارة بن عقبه و محمد بن اشعث نیز برای اینکه از قافله خوش خدمتی به خلیفه، جا نمانند دست به قلم بردند و نامه‌هایی نوشتند.^۱

شاید از این نامه‌ها به خوبی آشکار شود که کوفیان تا چه اندازه به عهد خود پایبند بودند؛ زیرا چندان مدتی از نامه‌نگاری آنان با امام نمی‌گذشت و هنوز جوهر قلمهایشان خشک نشده بود که شروع به مکاتبه با یزید کردند و او را به سرکوبی مسلم رضی الله عنه برانگیختند.

۲. روی کار آمدن عبید الله

ناگفته پیداست پس از رسیدن نامه هواخواهان حاکمیت به دست یزید، چه حالی به او دست داد. یزید که از همه جایی خبر بود، پس از آگاهی از اخبار کوفه، برآشفته و پریشان شد. او که جوانی سبکسر و ناپخته بود، هیچ اقدامی را بهتر از سرکوبی سریع و شدید بیعت‌کنندگان با مسلم بن عقیل رضی الله عنه ندید؛ اما برای این کار «تیغی برنده در دست وحشی‌ای مست!» لازم بود. او برای این کار با مشاور خود

سرژیوس مسیحی مشورت کرد. سرژیوس که پیش‌تر در دربار معاویه خدمت می‌کرد و با مبانی و مشی سیاسی معاویه آشنا بود،^۲ پرسید: «اگر معاویه زنده بود از او می‌پذیرفتی؟» یزید پاسخ داد: «آری.» سرژیوس گفت: «پس از من نیز بپذیر که کسی جز عبید الله بن زیاد درخور این کار نیست. او را فرماندار کوفه کن.»

یزید به دلیل خشمی که بر عبید الله گرفته بود، چندان از او خوشش نمی‌آمد و با شنیدن نام او چهره درهم کشید. سرژیوس گفت: «این نظر معاویه است. او در آستانه مرگ، چنین پیشنهادی داده بود.»^۳

۱. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، بیروت، دار الکتاب العربیه، دوم، ۱۳۸۷ ق، ج ۳، ص ۲۶۷؛ نه‌ایة الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب النویری، قاهره، مکتبه العربیه، ۱۳۹۵ ق، ج ۲۰، ص ۳۸۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۶؛ جمل من انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر البلاذری، بیروت، دار الفکر، اول، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۳۳۵.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۹ و الفتوح، ج ۵، ص ۶۰.
۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۹؛ بحار الانوار، محمدباقر مجلسی،

او را برادر خود معرفی کرد و گفت که زیاد پسر ابو سفیان است.^۴ بدین منظور روزی معاویه، خواهر خود جویره را نزد او فرستاد تا پیش او حجاب از سر خویش بردارد. جویره، این کار را کرد و به زیاد گفت: «تو برادر من هستی و به من محرمی.» سپس معاویه، زیاد را همراه خود به مسجد برد و ابو مریم سلولی را هم حاضر کرد تا شهادت دهد.

ابو مریم در حضور مردم گفت: «من شهادت می‌دهم که ابو سفیان در عهد جاهلیت به طائف آمد. من در آن روزگار، شراب‌فروش بودم. او به من گفت فاحشه‌ای برای من بیاور. من

دل یزید با شنیدن این سخن، آرام گرفت. عبید الله در این هنگام، فرماندار بصره بود. یزید ضمن نامه‌ای، فرمانداری کوفه را نیز به او سپرد و نعمان را از ولایت کوفه عزل کرد.

اوبه حاکم جدید نوشت: «پیروان من در کوفه برایم نامه‌ای نوشته‌اند مبنی بر اینکه پسر عقیل در کوفه به جمع‌آوری سپاه مشغول شده است تا در میان مسلمانان اختلاف بیندازد؛ چون نامه مرا خواندی رهسپار کوفه شو و پسر عقیل را همچون دزی که در میان خاک گم شده باشد، جستجو کن و بیاب و او را در بند کن و یابکش و یا از شهر بیرون کن.» سپس نامه را به مسلم بن عمرو باهلی داد تا به او برساند.^۱

نسب عبید الله

ابو حفص، عبید الله بن زیاد بن ابیه در سال ۳۹ هجری به دنیا آمد.^۲ او نیز مانند پدرش به دلیل فساد پدر و مادر خویش، نسب چندان معلومی ندارد. برخی پدر عبید الله را منسوب به عبید ثقفی کرده‌اند.^۳

برخی نیز او (زیاد) را پسر ابو سفیان می‌دانند؛ اما در هر حال، معاویه

بیروت، مؤسسة الرسالة، اول، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۴، ص ۳۳۶؛ مقتل الحسين علیه السلام، ابو المؤید الموفق بن احمد الملکی الخوارزمی، قم، مکتبة المفید، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۸ و الفتح، ج ۵، ص ۶۰. ۱. همان.

۲. مختصر تاریخ مدینه دمشق، محمد بن مکرم بن منظور، بیروت، دار الفکر، اول، ۱۴۱۰ ق، ج ۱۵، ص ۳۱۲. ۳. همان.

۴. العقد الفرید، ابن عبد ربّه القرطبی، قاهره، لجنة التألیف والترجمة والنشر، ۱۳۵۹ ق، ج ۱، ص ۶۰.

همچنان که در زیارت عاشورا نیز به همین نام (ابن مرجانه) خوانده می شود.

شخصیت عبید الله

عبید الله، فردی بی فرهنگ و از دانش، بی بهره بود. او حتی یک بیت شعر هم در خاطر نداشت. وقتی معاویه او را مسخره می کرد، برای توجیه نادانی خود می گفت: «دوست ندارم کلام خدا (قرآن) و کلام شیطان (شعر) در قلبم در یکجا جمع شود؛ از اینرو شعر حفظ نمی کنم!»^۴

ابن زیاد نزد همگان منفور و پلید بود؛ به گونه ای که وقتی دوست صمیمی اش، عبد الله بن معقل در بستر مرگ به سر می برد و وی برای عیادتش رفته بود، دوستش از او خواهش کرد که پس از مرگش بر او نماز نگذارد و

کسی را جز سمیه، کنیز حارث بن کلدی پیدا نکردم. او زن بدبو و کثیفی بود.»
در این لحظه زیاد سرش را نزدیک گوش ابو مریم آورد و گفت: «ابو مریم! بس کن! تو را برای شهادت دادن آورده اند، نه ناسزا دادن.»
ابو مریم گفت: «اگر مرا از این کار معاف می داشتید برای شما بهتر بود. من آنچه را دیده ام می گویم. و همچنان ادامه داد تا اینکه زیاد برخاست و گفت: «ای مردم! آنچه این شاهد گفت شنیدید. عبید، مربی من بوده است [نه پدر من].»^۱

معاویه با این کار، زیاد را آلت دست خود کرد؛ زیرا هرگاه زیاد اعتراضی می کرد، معاویه با پرخاش می گفت: «به خدا قسم! اگر زیاد از من پیروی نکند او را به مادرش سمیه و پدرش عبید باز می گردانم.»^۲ این از مادر بزرگ عبید الله. مادرش مرجانه هم، شهرتی بلند آوازه تر از سمیه داشت؛ به گونه ای که هرگاه می خواستند عبید الله را مسخره و یا به او توهین و یا او را خشمگین کنند، وی را عبید الله بن مرجانه می خواندند.^۳

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱.

۲. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، بی تا، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳. تاریخ مدینه دمشق، علی بن الحسن بن هبة الله ابن عساکر الشافعی، بیروت، دار الفکر، اول، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۳۱۲.

۴. همان، ص ۳۱۳.

ابن مفرع در هجو او چنین سرود:

وَيَزُومُ فَتَنَحْتَ سَيْفَكَ مِنْ بَعِيدٍ

وَأَضَعْتَ وَكُلَّ أَمْرِكَ لِيَلْطِئِياعِ

«و به یاد آر روزی را که از دور،

شمشیرت را گشودی و تباهی به بار

آوردی؛ اگر چه همه کارهایت ضایع

است.»^۳

او در سال ۵۵ هجری به

فرمانداری بصره منصوب شده و در

بصره، کاخی سفید ساخت؛ اما مدت

زیادی در آن نماند^۴ و در سال ۶۱

هجری، با حکم یزید - همچنان که

گذشت - به فرمانداری کوفه انتخاب

شد. در پرونده سیاه عبید الله، جنایات

بسیاری درج شده است که بزرگترین

آن، واقعه عاشورا و کشتن امام

حسین علیه السلام است.

وی همچنین جنایات دیگری

چون: قتل مسلم بن عقیل علیه السلام، هانی بن

عروه، میثم تمار، رشید هجری، قیس

حتی بر سر جنازه اش هم حاضر نشود.

عملکرد عبید الله

وی در سال ۴۱ هجری به دلیل

طرفداری از پدرش که سر به مخالفت

با معاویه برداشته بود به زندان افتاد؛^۱

ولی در سال ۵۳ هجری با چاپلوسی و

التماس فراوان، توانست حکم

فرمانداری خراسان را از آن خود کند.

او در دو سال حکومت در خراسان

سعی کرد با نشان دادن بیرحمی با

دشمنان معاویه، اعتمادش را به خود

جلب کند؛ از اینرو از خود بسیار

شجاعت نشان می داد.»^۲

وی به دلیل شعور پایین و لکنت

زبان، گاه وسیله خنده و استهزای

اطرافیان می شد. در یکی از جنگهایش

که در این دوره به وقوع پیوست،

هنگامی که خواست به لشکریان خود

فرمان حمله دهد، به جای اینکه

بگوید: «إشْهَرُوا سِيُوفَكُمْ؛ شمشیرهایتان

را بکشید»، گفت: «افْتَحُوا سِيُوفَكُمْ؛

شمشیرهایتان را باز کنید.» سپس وقتی

به پشت سر نگریست دید سربازان

مشغول بازکردن حمایل شمشیرها از

کمر هستند.

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۶۸.

۲. همان، ص ۲۹۵.

۳. مبعوث الحسين علیه السلام، محمدعلی عابدین، قم،

مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۸ ق، ص ۱۳۳.

۴. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۹۹.

آنها را از امام نظاره‌گر باشد تا آنها را محک زده، بفهمد کوفیان چقدر مشتاق ورود امام و زمامداری او هستند؛ از این رو به این نیرنگ سیاه روی آورد. وی به هیچ کس اطمینان نداشت و می‌خواست مهرورزی و یاری کوفیان از امام را با چشم خود ببیند.

وقتی عید الله در شهر گام نهاد، دسته‌ای از مردم به استقبالش آمدند و اطرافش جمع شدند و همگان بر او سلام کردند. آنان می‌گفتند: «خوش آمدی ای پسر رسول خدا ﷺ! درود بر تو باد.» رفته رفته جمعیت بیش‌تر می‌شد و عید الله هم، سرعت خود را برای رسیدن به قصر دار الاماره بیش‌تر می‌کرد. او از استقبال مردم و سلامهایشان به شدت خشمگین می‌شد و خودخوری می‌کرد.

مسلم بن عمرو، مردم را با جمله‌ای پراکنده ساخت. او به مردم

بن مسهر، عبد الله بن يقطر، قتل عام توابعین، و... بسیاری دیگر از دوستان اهل بیت ﷺ مرتکب شد.^۱

ورود عید الله به کوفه

ابن زیاد تمام سعی‌اش را به کار بست تا هر چه زودتر به کوفه برسد و پیش از ورود امام به کوفه، زمام امور را در آنجا به دست گیرد.^۲

عید الله پیش از ورود به شهر، دست به نیرنگی پلید زد. او عمامه‌ای سیاه بر سر گذاشت و صورت خود را پوشانید و خود را شبیه هاشمیان کرد تا همگان خیال کنند، امام حسین ﷺ به کوفه آمده است.^۳

او از این کار دو منظور داشت: ابتدا تلاش کرد تا جوانب امنیتی را رعایت کند؛ زیرا او برای زودتر رسیدن، نتوانسته بود افراد زیادی را با خود بیاورد و احساس خطر می‌کرد؛ چرا که همگان، سابقه ابن زیاد را می‌دانستند و با نام و آوازه پلیدش آشنا بودند و هرگز علاقه‌ای به او نداشتند.

دیگر اینکه او می‌خواست با این کار، مردم کوفه را بیازماید و استقبال

۱. ر.ک: الارشاد، ج ۲، ص ۳۲۵ و تاریخ الطبری،

ج ۵، ص ۳۷۹ و ص ۵۳۰ و ج ۶ ص ۳۸.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۶۸ و نهاية

الارب، ج ۲۰، ص ۳۸۹.

۳. تاریخ حبيب السیر، خواند امیر، تهران،

کتابفروشی خیام، دوم، ۱۳۵۳ ش، ج ۲، ص ۴۱.

نجات می دهد.» آن گاه از منبر پایین آمد.^۲ نعمان بن بشیر نیز با دیدن وضع موجود، بار سفر بست و دست از پا دراز تر به وطن خود، شام بازگشت.^۳

در یک جمع بندی می توان گفت سیطره عبید الله بر کوفه، مهم ترین عامل شکست مسلم علیه السلام بود. در واقع، معاویه با زیرکی تمام، بهترین فرد را برای سرکوبی اهل بیت پیش بینی کرده بود و این، شاید الهامی شیطانی بود که زاده ابو سفیان از ابلیس دریافت کرده

گفت: «دور شوید! این امیر، عبید الله بن زیاد است.» این سخن، چون آب سردی بر سر مردم ریخته شد و همه شادیه را به غصه تبدیل کرد. عبید الله به کناری رفت و عمامه سیاه را از سرش برداشت و یک پارچه نقشدار یمنی بیرون آورد و به سر بست و وارد محوطه دار الاماره شد.^۱

پس از اندک مدتی، عبید الله به مسجد کوفه رفت و جارچیان، مردم را به مسجد فرا خواندند. او بالای منبر نشست و گفت: «امیر مؤمنان (یزید)

مرا بر شهر شما و مرزهای شما و بهره هایتان از بیت المال فرمانروا ساخته و به من دستور داده است با ستمدیدگان با انصاف باشم و به محرومان بخشش کنم و به آنان که گوش شنوا دارند و از دستورات پیروی کنند، مانند پدری مهربان نیکی کنم؛ اما تازیانه و شمشیر (شکنجه و قتل) من برای سرپیچی کنندگان از دستورها آماده است.

پس باید هر کس بر خود بترسد و مواظب [رفتار] خود باشد. بدانید این راستی و درستی است که انسان را

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۸ - ۳۶۰؛ عبرات المصطفین فی مقتل الحسین علیه السلام، شیخ محمدباقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، اول، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۳۰۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰؛ العوالم، الشیخ عبد الله البحرانی الاصبهانی، قم، مدرسة الامام المهدي، اول، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۷، ص ۱۹۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۹ و الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۶۸.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۴۲؛ مثیر الاحزان، نجم الدین جعفر بن محمد ابن نمان الحلّی، تهران، دار الخلافه، چاپ سنگی، ۱۳۱۸ ق، ص ۱۶؛ مقاتل الطالبيين، ابو الفرج علی بن الحسین الاصبهانی، نجف، المطبعة الحیدریه، دوم، ۱۹۶۵ م، ص ۶۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۶۶؛ الاخبار الطوال، ص ۲۳۴ و الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۶۹.

۳. الاخبار الطوال، ص ۲۳۴.

بود!

۳. بکارگیری شبکه جاسوسی پیشرفته

عبید الله، مسئولیت اصلی خود را - که برای آن از بصره به کوفه آمده بود - فراموش نکرده بود. هدف نهایی او سرکوبی مسلم بن عقیل رضی الله عنه و متلاشی ساختن تشکیلات و سازماندهی او در کوفه بود؛ از اینرو او برای موفقیت در این کار، عریفان کوفه را جمع کرد و با آنان جلسه‌ای تشکیل داد.

عریفان، کار مأموران مخفی امنیت و اطلاعات امروز را انجام می‌دادند. هر عریف، مسئولیت اطلاعاتی و امنیتی افراد گروه خود را - که بین ده تا پنجاه نفر بودند - بر عهده داشت. آنان لیستی از اسامی این افراد در اختیار داشتند و باید تمام حرکات و رفتارهای آنان را تحت نظارت بگیرند و کوچک‌ترین حرکتهای مخالفت‌آمیز آنان با حاکمیت را گزارش کنند. البته آنان صرفاً جاسوس نبودند؛ اما جاسوسی از وظایف مهمشان بود.

از جمله مسئولیتهای آنان، پرداخت حقوق افراد گروه خود از بیت المال و اخذ مالیاتهایشان بود. در

این باره اگر کسی از این افراد از دنیا می‌رفت، می‌بایستی نام او را از لیست مستمری‌بگیران حذف و با دنیا آمدن نوزادی، نام او را به ردیف آنان می‌افزودند. بنابراین آنها از مرگ و میرها و زاد و ولدها نیز اطلاع کامل داشتند و هر ماه، تعداد افراد لیست خود را کنترل و بررسی می‌کردند.

از دیگر وظایف مهم آنان، تشویق و ترغیب مردم و بسیج آنان برای شرکت در جنگها بود. همچنین قطع حقوق و مزایای افراد غایب در جنگ بر عهده ایشان بود. آنان در عملکردهای تبلیغاتی خود برای حاکمیت، گاه به ابلاغ دیگر دستور

العملها و آیین‌نامه‌ها نیز می‌پرداختند. باید به خاطر داشت در آن دوران، بیش‌تر این ابلاغها و تبلیغها به‌گونه شفاهی بود؛ چراکه اکثر مردم، از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند و راهی جز اطلاع‌رسانی و تبلیغ شفاهی وجود نداشت. با توجه به نکات پیش‌گفته، حساسیت نقش عریفان در بافت عمومی جامعه مشخص می‌شود. عبید الله با آگاهی کامل از کارایی و

۴. ایجاد فضای رعب و وحشت

عبید الله با درپیش گرفتن سیاست ایجاد رعب و وحشت، فضای سنگین و خفقان زده‌ای بر کوفه حاکم کرد. انتشار خبر سرکوبی افرادی که به مسلم علیه السلام کمک کنند، موجی از نگرانی را بین مردم به راه انداخت. فشار سیاسی عبید الله به مردم، اسباب شکست فرستاده امام را فراهم آورد. بسیاری از کسانی که در ابتدا سنگ همیاری و بیعت را با آن جناب به سینه می‌زدند، پا پس کشیدند، اظهارات حاکم جدید و فعالیت گروههای فشار که اغلب جیره‌خواران حکومت، از جمله عریفان بودند، فضای مسمومی را ایجاد کرد.

در واقع، پیش‌بینی حکومت مرکزی برای تغییر فرماندار کوفه تا حد زیادی درست از آب در آمده بود و

کارآمدی این شبکه گسترده، از آنان به عنوان حربه‌ای برای ایجاد رعب و وحشت در بین مردم سود جست.^۱

او در جلسه‌ای به عریفان گفت: «همه شما بایستی لیستی از مخالفان و نفاق‌پیشگان و خوارج و افراد مورد غضب امیر مؤمنان یزید برای من تهیه کنید. پس هر کدامتان، نام فردی از آنها را بنویسد، در امان است؛ اما اگر نمی‌خواهد بنویسد باید تعهد بدهد که در اتباع او مخالفی وجود ندارد و ضمانت بدهد که کسی از افراد او شورش و مخالفت نخواهد کرد و خود باید مسئولیت فرد خاطی را بر عهده بگیرد؛ اما اگر کسی تعهد ندهد و یا نام آنها را برای ما ننویسد، از حمایت من خارج و خون او مباح است.

اگر در افراد هر کدام از شما حتی یک مورد، تمرد مشاهده شود و کسی از گروه او تحت تعقیب قرار گیرد و شما او را به ما معرفی نکرده باشید، مقابل خانه‌تان به دار کشیده خواهید شد و بهره خانواده‌تان هم از بیت المال قطع می‌شود و آنها به عمان تبعید خواهند شد.»^۲

۱. مبعوث الحسین، ص ۱۳۹؛ الحياة الاجتماعية والاقتصادية فی الکوفة، محمد حسین الزبیدی، بغداد، بی‌نا، ۱۹۷۰م، ص ۵۲.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۴۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۹؛ مقتل الحسین، بحر العلوم، ص ۲۲۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۶۹؛ نه‌ایة الأرب، ج ۲، ص ۳۹۰ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۱.

جمل، صفین و نهروان، رشادتهای بسیاری از او بر لوح سینه دارد. هانی، بزرگ قبیلهٔ مراد بود و رهبری چهار هزار سواره و هشت هزار پیاده را بر عهده داشت. او هرگاه هم پیمانانش از قبیلهٔ کننده را فرا می خواند، شمار آنها، به سی هزار نفر می رسید.^۲ ادامه دارد....



در گامهای نخست، اوضاع را اندکی به نفع رژیم و طبق میل آنها رقم زد؛ اما قضیه در همین جا به فرجام خود نرسید. هوشیاری و دوراندیشی فرستادهٔ امام حسین علیه السلام بیش از آن بود که با یک تغییر، ابتکار عمل خود را از دست بدهد و هنگامی که اوضاع را بر وفق مراد خود نبیند، میدان مبارزه را تهی کند.

مسلم بن عقیل رضی الله عنه در این مقطع، بیش تر دقت کرد و با احتیاط، عزم و ارادهٔ جدی به فعالیتهای خود ادامه داد. نخستین تصمیم او این بود که محل استقرار خود را تغییر دهد؛ چرا که در جریان بیعت گیری از مردم و دیدار با بزرگان و سران کوفه، محل اختفایش شناسایی شد. به همین دلیل وی شبانه محل اقامت خود (خانهٔ مختار) را ترک کرد و به خانهٔ یکی دیگر از بزرگان کوفه به نام هانی بن عروه رفت.^۱

هانی از صحابهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و شیعیان راستین امیر مؤمنان علیه السلام بود که در جنگهای گوناگونی پا در رکاب عزم کرده و شانه به شانهٔ علی علیه السلام در دفاع از حق شمشیر زده بود. میدان کارزار

۱. الارشاد، ج ۵، ص ۴۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۸؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابن جوزی، بیروت، دار الکتب الاسلامیه، اول، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۳۲۵ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۱.

۲. مقتل الحسین، المقدم، ص ۱۵۱ و الاخبار الطوال، ص ۲۳۳.